

اخیرا بیانیهای باضای ۵۸ تن از روشنفکران و عناصر سرشناس جنبشهای مسالمت آمیز گذشته در تهران انتشار یافته و در آن پس از شرحی در محکومیت کردار خلاف قانون اساسی و ستکریبهای حکومت مطلقه شاه در ۲۴ سال گذشته از تمام "افراد و گروههای اجتماعی" دعوت شده است که "در راه تحقق" یکرشته خواستهای دموکراتیک و اجرای قانون اساسی مشروطه با اضا کنندگان بیانیه "همدا شوند". خواستهای طرح شده در بیانیه در واقع معنویان مبانی وحدت قسمای دموکراسی در ایران در مبارزه کونی بر طبقه رژیم خودکامگی و ظنری شاه طرح شده اند و از اینرو بررسی و وقت در آنها ضروریست. این خواستها چنین اند:

۱) اجرای تجزیه ناپذیر اصول قانون اساسی

۲) آزادی زندانیان و تبعید شدگان سیاسی

۳) الفهای نظام تک حزبی و آزادی احزاب،

۴) آزادی مطبوعات و انتشارات

۵) آزادی عقاید و نشر افکار

۶) انحلال مجلسین شورای ملی و سنا،

انحلال انجمن های شهر و تجدید انتخابات بر اساس آزادی رأی همگانی

۷) احیای استقلال قوی قضائیه و لغادنی صلاحیت عام درگاههای دادگستری و انحلال

تمام مراجع قضائی اختصاصی

۸) انحلال کلیه سازمانها و دستگاههای

که به آزادیهای فردی و اجتماعی مردم تجاوز نموده

و در این راه از ارتکاب خستونتهای آشکار و پنهان

مستورا روی گردان نموده و نینستند

۹) تعقیب و مجازات قانونی کلیه مجازوران

به حق اساسی و منافع مردم و جامعه

۱۰) تحکیم و پیوسته و موجبات اجرای حقوق

بشر از طریق الحاق ایران به "پروتکل ضمیمه میثاق

بین المللی حقوق مدنی و سیاسی".

خواستهای بالا، چنانکه از کلیت مضمون سیاه

سی آنها برمیاید، فرمولبندی دیگری از همسان

مطالبات بورژوازی ملی و لیبرال و روشنفکران آن در

شرایط بحرانی کونی است و ما قبلا در مقالهای

"در باره رویید ادها لخر" ("حقیقت" شماره

۱۱) بدهاها برخوردار کردیم. به علاوه عناصر

شکستگرا اضا کنندگان بیانیه، که در کل جزئی از

مخالفت لیبرالی مسالمت آمیز اخیر را تشکیل داده

و برخی از ایشان از عناصر سرشناس اینگونه مخا-

لفت در گذشته میباشند، نیز حکم بر واقعیت فوق

میدهد. شکی نیست که انتشار بیانیه و اعلام چنین

مطالباتی، که جوانی از مطالبات دموکراتیک مردم را

نیز بیان میکند، در خودش علی است نتجافاه از

سوی روشنفکران آزاد یخواه بورژوازی و عناصر قدیمی

جنبشهای لیبرال و اصلاح طلب نهضت های گد -

شته، که در باره یا به میدان مبارزه گد ارده در بر-

ابر استبداد و عوامل جنایات و خیانت های ۲۴

سال گذشته قد راست میکنند. اعلام چنین مطا -

لبانی در بیانیها، اعلامیهها و سخنرانیهای رو -

شکفکران آزاد یخواه بورژوازی و ملین قدیم، که

بنازگی رواج گرفته است، در شرایط ظلمانی ایران

که انقلابیون تا این زمان پشماهی تمامی بار مبارزه

را بدوش میکشیدند، در عمل پشمانی ورود یسکه

نیروی کمی است از سوی دیگر - اگرچه نیروی

ضدیف - حاضر به مبارزه ای محدود و مسالمت آمیز

این نیرو تا اینجا و در این حدود متفق جدیدی

برای جنبش انقلابی ما و از اینرو به زیان دشمن

اصلی و تسریع کنندهی عوامل انقلاب است. تا

اینجا و در این حدود بیانیهای یاد شده و مطالبات

سیاسی آن کفر خواستی است علیه استبداد مطلق

بیماد سرداران انقلاب ایران

"من برای آن جان در گف گزیده با بدخواهان ملطک و ملتت
به مبارزه برخاستم که مردم را از زیر زنجیر استبداد خلاص کنم."
- ستارخان

بنا به یکرشته برآورد های تاریخی اکنون صد و ده سال از تولد ستارخان سردار ملی میگردد. بدین مناسبت و نیز از آنجا که تمام روند های دورنی بحران کونی و انکشاف آنها بار دیگر از حرکت جامعهی ما بسوی یک بحران انقلابی حکایت میکند. بجاست از ستارخان رهبر راستین نیروهای انقلابی ایران در دوران انقلاب مشروطه و بزرگترین کرد آزادی ایران معاصر یاد کنیم.

از سوی قشرهای تازه ای از طبقات مردم ایران گسه در پی طبقتی کارگر، زرافته نشینان، دانشجویان و نیروهای دموکرات و رادیکال روشنفکران با مطالبات خود و بشیوهی خاص خود قدم بیدان میسازند گد ارده اند. در مبارزه میان جنبش لیبرالی مسالمت آمیز و حکومت خود گامه و دست تشاندهی شاه، میان آزاد یخواه ان طبقات بینابینی و عاملان اصلی حکومتهای کودتا و "انقلاب سفید" - دشمنان اصلی همه ی مردم ایران - طبقتی کارگر و همه ی نیروهای دموکرات انقلابی بیشک از این جنبش و از دادخواهی های آن در برابر ستکریبهای حکومت دفاع میکنند.

ولی "همدا شدن"، با عبارت دیگر، وحدت "افراد و گروههای اجتماعی" بر اساس یک برنامه ی لیبرال و مسالمت جویانه، که دستی به ترکیب اساسی رژیم حاضر نمی گد ارده، از سوی نیرو - های انقلابی ایران معنای جز گد شده در برابر دشمنان اصلی مردم نمیتواند داشته باشد. در

اینجا ما با اراده ی برنامه ی یک مبارزه ی "قانونی" در خارج قانون اساسی مشروطه روبرو هستیم. بنا به ادعای ناشران بیانیه تنها با مبارزه بسرای تحقق چنین برنامه ای است که میتوان به "احیای حاکمیت مردم" موفق شد. لازم به اشاره به این واقعیت تاریخی نیست که تا کنون هیچگاه مردم

حاکمیتی بر مین خود معنای واقعی نگه ندا - شده اند که اکنون "احیای" گرد و از اینرو "احیای" بلکه استقرار حاکمیت مردم بیان هدف مبارزه ی مردم است. ولی تا آنجا که بکاربرد این لفظ دارای برد

تاریخی و معنای خاص برای بورژوازی ملی ایران است ما بعدا به گفتاش آن نیاز پیدا خواهیم کرد. در باره ی برنامه ی یک مبارزه ی قانونی در چار -

چوب قانون اساسی باید تاکید کرد که این برنامه اصلا به درد طبقتی کارگر انقلابی و نوده های ستند یه یی ایران نمی خورد و بمعنای انصراف از انقلاب و رهائی است. "اجرای تجزیه ناپذیر

اصول قانون اساسی ایران"، که در واقع شاه بند خواستهای مخالفت لیبرالی کونی بوده و تمام دادخواهی بیانیه در محدودهی آن عرضه شده است، هیچ معنای دیگری مگر اجرای سلطنت

مشروطه تمیدهد. زیرا اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی مشروطه در بهترین شکل خود بمعنای قبول حکومت بورژوازی در کار سلطنت و دربار همراه با حفظ مالکیت ارضی بزرگ، حقوق و امتیازات آن

است. این بیان دیگری از همان شعار عبق مانده و سازشکارانه ی "شاه سلطنت کند نه حکومت" میباشد که بورژوازی ملی و لیبرال ایران و مداحان فرصت طلب آن در نهضت کارگری بارها در گذشته

کوشیده اند. مبارزه ی مردم ایران را برای دموکراسی در محدودهی آن حبس کنند و از پیشروی جامعه بسوی انقلاب جلو گیرند.

قانون اساسی ایران بعلمت ناپیگیری انقلاب مشروطه در عین برسمیت شناختن برخی از حقوق دموکراتیک مردم برای استبداد که دستگاه سلطنتی پوسیده و ضد خلق نماینده آست به زیان مردم و برای مالکیت ارضی کهن که زیربنای این استبداد

است بزیان دهقانان، یعنی بزیان اکثریت قاطع مردم ایران، و حقوق و امتیازاتی قائل شده است، روستاهای ایران همچنان روستاهای عبق مانده و

در معرض ستکری و استثمار و تجاوزات مالکانه، مأوران دولت بوروکراتیک و اوندان ارمبا و کیراور - هاست و بهیچ رو شرایط آزادی ارضی و مسالمت اطلس مردم ایران، یعنی دهقانان، تأمین نشده است.

اصلاحات ارضی بورژوا - فئودالی شاه و امپریالیسم آمریکا برخلاف منافع دهقانان و منافع دموکراسی صورت گرفت و از لحاظ مضمون اقتصادی آن نیز

بنا به یکرشته برآورد های تاریخی اکنون صد و ده سال از تولد ستارخان سردار ملی میگردد. بدین مناسبت و نیز از آنجا که تمام روند های دورنی بحران کونی و انکشاف آنها بار دیگر از حرکت جامعهی ما بسوی یک بحران انقلابی حکایت میکند. بجاست از ستارخان رهبر راستین نیروهای انقلابی ایران در دوران انقلاب مشروطه و بزرگترین کرد آزادی ایران معاصر یاد کنیم.

از سوی قشرهای تازه ای از طبقات مردم ایران گسه در پی طبقتی کارگر، زرافته نشینان، دانشجویان و نیروهای دموکرات و رادیکال روشنفکران با مطالبات خود و بشیوهی خاص خود قدم بیدان میسازند گد ارده اند. در مبارزه میان جنبش لیبرالی مسالمت آمیز و حکومت خود گامه و دست تشاندهی شاه، میان آزاد یخواه ان طبقات بینابینی و عاملان اصلی حکومتهای کودتا و "انقلاب سفید" - دشمنان اصلی همه ی مردم ایران - طبقتی کارگر و همه ی نیروهای دموکرات انقلابی بیشک از این جنبش و از دادخواهی های آن در برابر ستکریبهای حکومت دفاع میکنند.



همان اقتدار یاد شده، یعنی نماینده ی آن بخش از نوده های شهری بود که آستین و آماده کننده ی صالح مشکله ی طبقتی انقلابی معاصر، طبقتی بیرونتاریخی صنعتی، بودند. از اینرو امروز طبقتی کارگر ایران حق دارد که خود را میراث دار واقعی قیام دوران ساز آنان و رهبر کبیر آن، ستارخان، بنماید.

در تاریخ معاصر ایران هیچ رویدادی به بزرگی و ارجحی قیام ستارخان، و دارای تأثیر شگرفی که این قیام بر سراسر جامعه ی ایران داشته است، نبوده است.

با کوندای اشرفیت فئودالی ایران بسرگردگی محمدعلی شاه و بدستگیری قاره بندن روسیه ی نزاری، که از پشتیبانی تلویحی استعمار سئوی بقیه درصحنه ی

یادداشتی درباره تناقضات درون بیانات حاکمه

شندید رقابت های میان انحصارات و کشور - های امپریالیستی در مواقع بحرانهای سرمایه - داری بر سر بازار، منابع خام و استثمار مردم کشورهای عقب مانده، هجوم کالا بسوی بازارهای

این کشورها، خروج بیش از پیش ثروت های ملی و غیره از یکسو زمینه سفادی برای یک مخالفت لیبرالی در برابر حکومت در جامعه موجود میورد

و از سوی دیگر ناخشنودی و مقاومت اقتضای اوز بورژوازی کشور را که دلال یا شریک سرمایهدار - جی نبوده و سرمایهداران معمولاً در صنایع مصرفی

وسبک داخلی، تجارت داخلی و برخی امور صا - دراتی و مانند آن شمرکز شده است برمی انگیزد و بدینسان یک مخالفت ملی در میان آنها دامن

میزند. چنانکه در "حقیقت"، شماره ۱۱، گفته شد چنین مخالفت و مقاومتی اکنون در ایران بو - جود آمده و در حال گسترش است. از سوی دیگر

شرکا، و نمایندگان بومی انحصارات و کشورهای امپریالیستی، که در کشاکش فزاینده ی بسرمیرند

بر حسب موقعیت و نقش سلط یا غیرمسلط خود در اقتصاد و سیاست جامعه و حدود بند و بست خود

با درآوردن فانیستی و دلال صفت حاکم یا در مقابل این جریان لیبرالی موضع میگیند و یا آنکه

توان خود را در دامن زدن به آن برای تضعیف وضعیت رفا و تأمین امتیازات بیشتر و وضع سنگ

تری در جامعه نینفع ندیده و در زمانهایی با آن "از همکاری و همدستی میشوند و بدان پایمند -

هند. به علاوه نیروهای امپریالیستی گاه در اوضاع و احوال بحرانی از جنبش لیبرالی برای مبارزه با جنبش انقلابی و به انحراف کشاندن خلق موقتا

بهره جویی کرده و میکوشند بر آن سوار شوند. قبل از پرداختن به اصل بحث باید تاکید کرد که یکی از مسائل مهم جنبش انقلابی همانسا

تمیز دادن دقیق تفاوت میان این دو رشته تضاد میباشند، که یکی به تضاد میان بورژوازی ملی و لیبرال و طبقات ممتاز حاکم و دیگری به تضاد درونی طبقات ممتاز حاکم مربوط میشود. هرگونه مخلوط کردنن مایه ی انحراف در سیاست و تاکتیک بیرونتاریا شده یا به ایروتنیسم راست و یا به تاقیه باقی

"چپ" و سکتاریسم منجر خواهد گشت. و اما چنانکه در شماره های پیشین نشریه انا - ره کرده ایم، تناقضاتی که در درون طبقات حاکمه رو به رشد گد ارده اند از لحاظ مضمون اقتصادی آنها تناقضاتی است مربوط به رشد خاص سرمایه - داری در ایران که بعلمت پیوند هایش با امپریا - بقیه درصحنه ی

اجتماعی" کاملاً متضاد خواهان تجزیه این قانون اساسی و تجزیه مطلق آن هستند، تجزیه‌ای که طریقه ملیت‌ها، بورژوازی لیبرال ملی که در بین دو صندلی نشسته است، بفتح این یا آن یکی از ایندو گروه صورت میگیرد و همه را به موضهمگیری نسبت به یکی از این دو ناچار میکند. یکی از ایندو گروه یعنی اشرافیت نیمه فئودالی حاکم، کیرادورها و دلان و عمال امیرالیسم و در رأس آنها شاه و دستگاه سلطنتی اویند، که بیش از نیم قسرن به کوبن ترین افراد جامعه نیز نشان داده‌اند که خواهان تجزیه قانون اساسی، تجزیه آن بفتح جزه ضد دموکراتیکش و بروراندن همه جانبهای این جزه، میباشند و برای پاسداری از قدرت و سلطه و حاکمیت خود به استبداد و فاشیسم در داخل و بند و بست و حمایت امیرالیسم در خارج نیازمندند. اما گروه دیگر، یعنی اکثریت قاطع مردم ایران و بویژه میلیونها توده‌های غارتزنده و محروم دهقان ایرانی، زانته نشینان و نهبیدستان شهری و در رأس آنها طبقاتی کارگر ایران، که نتایج دموکراسی‌های نیم بند و بی بنیاد و سازتکاریهای بورژوازی را با استبداد و امیرالیسم در امانی محرومیت اجتماع عی خود و سترگیهای بی حساب هیئت حاکمه و تعدیات فاشیستی حکومتی ای کورتا و رژیم "انقلاب سفید" به حقوق اجتماعی و انسانی مردم دیدند و نیز خواهان تجزیه قانون اساسی، تجزیه آن بفتح جزه دموکراتیکش و بروراندن همه جانبهای این جزه میباشند و برای تحقق یک رژیم دموکراتیک و تأمین سلطه و حاکمیت خود چاره‌ای جز قاتل شدن هیچ حق و امتیازی برای دشمنان خود ندارند.

انقلاب مشروطی ایران ناپیگیر بود و در نیمه راه از حرکت بازماند و بروی سازشی میان بورژوازی و اشرافیت فئودالی و شاه توافق کرد. قانون اساسی ایران انعکاسی از این ناپیگیری و سازش بود. پس از آن بارها قانون اساسی ناقص مشروطه، که حقوق و امتیازاتی برای مالکان و دستگاه سلطنتی قائل شده و مشغلی دهقانان را نادیده گرفته بسود، مورد دستبرد هیئت حاکمه بویژه پادشاهان پهلوی قرار گرفت، بارها لگد شد و بدور افکنده شد، تا امروز که هیچ اثری از اجزاد دموکراتیک آن باقی نمانده است. مردم ایران بیش از نیم قرن در یاری این سازش سیاسی که حکم قانون اساسی یافته و روش دستگاه سلطنتی نسبت به حقوق دموکراتیک متدبر در آن و معنای علی حقوق و امتیازاتی که بزبان دهقانان و بفتح مالکان، بورژوازی بوروکرات و زاندها و پادشاهان قائل شده‌اند، تجزیه و خویمن دارند. مردم نمیتوانند به گدشته بنگرند و در حد ناپیگیریها و سازشهای انقلاب مشروطه ایستند و سرزنش خود را بدست بورژوازی و مالکان لیبرال و مواتنات جوبدهند. برای نیل به دموکراسی و "حاکمیت مردم" نه "اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی" بلکه مشکل شدن و آماده شدن برای یک انقلاب توده‌های عاجل ترین کار است، انقلابی که تمامی سیر تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه عقب مانده و حقان زده‌ی مسا و بحران سیاسی کثونی بالا جبار آنرا پیش می‌آورد و همی نیروهای سیاسی را به موضهمگیری فراخواند. عدای از روشنفکران رادیکال ما و حتی شاید عدای از ایشان که خود را چپ و مارکسیست می‌پندارند ممکن است توجیه کنند، و در واقع هم توجیه میکنند، که این یک تأکید است و اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی" بهر حال بهنر سراز عدم اجرای آن، یعنی امانی حکومت دیکتاتوری فاشیستی کثونی است، و شرایط مبارزه را فراهمتر میکند. ولی از این توجیه گران اقدامات بورژوازی، که رویزونیستیها پیشکوت تر نشان هستند، باید پرسید: چند بار باید مردم بدنیال این بورژوازی زی و زعمای آن افتند و ناپیگیریهای آنان را بیخونان تاکنیک و یا مانور سیاسی بخود بقبولانند، از راه اصلی خود، راه مبارزه آشتی ناپذیر یا دشمنان داخلی و خارجی ایران منحرف شوند، و در آخر با شکست و ناگامی رویور گردند؟

آیا توجیه گران گوناگون لیبرالیسم بورژوازی و "تاکنیک" های آن بهت نیست اجرای "تجزیه ناپذیر" قانون اساسی‌یی را که طلب میکنند

با واقعیت تجزیه‌ی مکرر آن در عمل توسط تمامی حکومت‌های ۲۰ سال گذشته مقایسه کنند. شما هزار بار هم بگوئید که "شاه باید سلطنت کند نه حکومت"، ولی باز این سلطنت است که حکومت میکند و این سلطنت. ۵ سال است که حکومت کرده است. شما باز هم با استناد به قانون اساسی بگوئید که "پادشاه از مسئولیت مبرا است" و وزیر باید در برابر مجلسین مسئول باشند، ولی این سخت و نواج. ۵ سال از کار است که مسئول جنا بیات‌ها، خیانت‌ها، حق‌کشی‌ها و کشتارهای پیاپی از مردم ایران بوده است و ۵ سال است که این وزیری مسئول شریک جرم و بروراندن یاسین دیکتاتوری فاشیستی بوده‌اند. از "باید" ها بگذریم و به آنچه بوده و شده است می‌پردازیم. پاسخ دهیم: تکلیف این حکومت و این مسئولیت چیست؟ آیا اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی "شما اجازده می‌دهد که به تکلیف این حکومت و مسئولیت رسیدگی کنیم؟ آیا بهترینت نیست که فعلا به مواد تجزیه ناپذیر قانونی که مکرر توسط این حکومت رتبه "میسرا از مسئولیت" تجزیه شده و حتی به آنها تفسیر شده است، کاری نداشته باشیم و قبلی از هر چیز حساب ایسن تجزیه کنندگان برسیم.

اگر سخن بر سر حاکمیت مردم است، مردم ایستاد باید به حساب آنها بی که حق حاکمیت آنها را از شناخته، حاکمیت ارتجاعی و فاشیستی خود را تحمیل کرده اند، برسند و آنگاه که باین حساب رسیدند، قانون اساسی حاکمیت خود را نیز دست خود خواهند نوشت. تمام مسئله اینست که حاکمیت کثونی حاکمیت مردم نیست و از اینرو نمیتواند این حاکمیت را هم تحقق دهد. حاکمیت مردم یعنی مردم حکومت کنند. ولی مادامکمالگان بزرگ، کیرادورها، دلان و جاسوسان امیرالیسم حکومت میکنند، مردم چگونه میتوانند حکومت کنند؟ مسئله همه بر سر اینست که حکومت کند. مردم تنها هنگامی قادر به تحقق حاکمیت خود هستند که این حکومت را براندانند و حکومت خود را تشکیل دهند. و اینکارانه باطلی است. اجرای قانون اساسی از این حکومت بلکه با جاور کردن این حکومت امکان پذیر است. البته منظور نمایندگان لیبرالیسم ملی ما از "حاکمیت مردم" حاکمیت مردم در حال حیات و قابل شمارش، نه اکثریت شمار کارگران و دهقانان تشکیل میدهند، نمی‌باشد، بلکه منظور "حاکمیتی" نظیر حکومت جبهه ملی در قبلی از کودتای ۲۸ مرداد است. بزرگ آنان شرکت نمایندگان بورژوازی ملی در حکومت موجود، حکومتی که دستی به ترکیب دستگاه دولتی آن نخورده بود، بمفهوم حاکمیت مردم است. بیپوده نیست که ناشران بیانیه در بیان هدف سیاسی خود از "احیای حاکمیت مردم"، یعنی از احیای حکومت هائی از قبیل حکومت جبهه ملی صحبت میکنند. حکومتی که در کنار خود و قل و دربار و ارتش ضد خلقی و دستگاه پلیسی و قل و زنجیر، بی حقوقی دهقانان و سلفوی جابرانه‌ی مالکان، پایگاههای نفوذ و اعمال قدرت امیرالیسم و غیره و غیره را می‌داشت و کارگران و دهقانان یعنی اکثریت مردم یک نماینده هم محض نمونسه نمی‌توانستند به مجلسی، که برای خودش هم آزاد می‌توانستند، بفرستند. آینده‌ی چنین "حاکمیت مردمی" را در ۲۸ مرداد ۳۲ دیدیم. تاریخ بهتر از هر بررسی تئوریک از حکومت آن دوره نشان داد چه کسانی در واقع حاکمیت داشتند. حاکمیت مردمی، که نه اکثریت مردم، یعنی کارگران و دهقانان، در آن شرکت داشته باشند و نه ارتشی برای دفاع از خود داشته باشد و نه دشمنان مردم را سرکوب و قدرت اقتصادی و سیاسی آنان را در روستا و شهر درهم شکند و یا حتی پیکشان را محض نمونه مانند مبارزان توده‌های که در زندانها همچنان می‌بوسیدند به زندان بفرستند، البته حاکمیت مردم نیست، حاکمیت دیکران است. حاکمیت مردمی از مردم هم خود را بدان وارد کرده‌اند و چندان کاری هم نمیکند و با نمیتوانند بکنند. تجزیه‌ی خویمن ۲۸ مرداد اگر یک درس آموخته باشد این درس اینست که هدف مبارزه‌ی مردم چنین حاکمیت هائی نمیتواند و نباید باشد که برای تحقق حاکمیت مردم اولاً باید حاکمیت دشمنان مردم را درهم شکست و ثانیاً مردم، خود مردم، یعنی اکثریت قاطع مردم، یعنی طبقاتی کارگر و دهقانان و پیشه وران شهری، باید به حکومت

رسند. البته درست است که در آن زمان آزاد یهائی هر چند محدود وجود می‌داشت که اکنون همه را استبداد مطلق درهم کوبیده است، و اینکه هر فردی که تشنه آزادی است نسبت به ترور و اختناق کثونی افسوس آن آزاد یهائی محدود و بیبرهائی که از آنها میتوانست گرفته شود میخورد. بیضک آزاد یهائی دموکراتیک، هر چند هم محدود، بریده بریده و خرد باشد، برای انکشاف مبارزه‌ی کارگر-ان و همی مردم مفید است و از اینرو هیچگاه نباید از مبارزه برای اصلاحات سیاسی و عقب‌نشاندن حکومت مطلقه در اینجا یا آنجا چشم پوشید، لیکن بیوزری در چنین مبارزه‌ای و تحقق چنین اصلاحاتی و عقب‌نشاندن حکومت در اینجا یا آنجا بیاعتنای تحقق حاکمیت مردم نیست، بلکه فقط شرایط را برای مبارزه در راه حاکمیت مردم ممکن است مسا-عذر کند.

از اینرو برای نیل به حاکمیت مردم شمسار طبقاتی کارگر گانه "اجرای قانون اساسی" بلکه باید سرکثونی حکومت استبدادی - فاشیستی کثونی باشد.

از اینرو برای نیل به حاکمیت مردم طبقاتی-کارگر گانه نه آنکه حکومت قانون اساسی مشروطه را از شاه و هیئت حاکمه‌ی سفاک مطالبه کند، بلکه باید با اعتصاب و تظاهرات، تبلیغ و تهییج و ایجاد و بسط تشکیلات، همی مردم را برای بر پا کردن یک انقلاب قهرآمیز آماده کند.

ما در اینجا دیگر به بررسی اجزای برنامه یا خواستهای طرح شده در این بیانیه نمی‌پردازیم، چه این اجزا، درست و نادرست، در چارچوب یک کلیت فرمیستی، در چارچوب کلیتی که یک مبارزه‌ی صرفاً قانونی، محدود و مسالمت جویانه را مطرح میسازد طرح شده است. تمام بدبختی بورژوازی اصلاح طلب و روشنفکران آن اینست که حاضر به فعالیت جدی زیرزمینی و ساختمان یک تشکیلات مخفی نیستند، و دست زدن به مبارزه‌ی انقلابی بدون فعالیت و تشکیلات مخفی میسر نیست. خواستهای مردم ایران، که طبقاتی کارگر باید در مبارزه در راه دموکراسی و تحقق حاکمیت مردم پیش قدم کرده‌اند، همه را به اتحاد بروی آنها فرابخواند. عدای روشن است: مردم ایران خواهان برجیدن بساط تشکیلات و پیوسده‌ی سلطنت، بستن دربار پهلوی و رسیدگی به حساب ۵۰ سال جنایات خاندان پهلوی‌اند! درهای زندانها و سیاهچالهای رژیم محمد-رضاشاهی باید گشوده شوند، زندانیان و تبعید شدگان سیاسی آزاد گردند!

تمام جنایتکاران و دشمنان آزادی ایران، و در رأس همه، اعضای خاندان پهلوی، انضای حکومت های کودتا و "انقلاب سفید"، امرای ارتش، ساواک و زاندها و نیروهای شهریانی باید به کیفر خود برسند!

شوند و نه به این قانون، که حتی برای دهقانان، کارگران و سایر زحمتکاران قائل نشده‌است، رضایت دهند.

مردم ایران بیش از ۷۰ سال است که در راه آزادی ایران، در راه دموکراسی و استقلال ایران، کشته داده‌اند، زجر و شکنجه کشیده‌اند، به محرومیت های بزرگ و طولانی دچار شده‌اند. مسردم ایران در تمامی این مدت طولانی تمامی تضامین و حقوقهای بورژوازی لیبرال و سیاستمداران آن را با ریختن خون خود و با سر خوردن به دیسوار کودتاها و رژیم های پلیسی و فاشیستی آلوده‌اند. مردم باز نخواهند امید خود را به "انتخابات آزاد" - مجلس شورای کثونی و فرسودن چند نماینده ملی در میان خبلی از نمایندگان ارتجاع امیرالیسم و با وجود حکومت قل و زنجیر دستگاه دولتی کثونی ببندند. دیگر بس است!

مردم خواهان بستن در مجلس کثونی و فرا - خواندن یک مجلس مؤسسان ملی از طریق یک انقلاب توده‌های و تجدید نظر در قانون اساسی مشروطه بفتح یک رژیم دموکراتیک واقعی هستند.

یادداشتی در...

لیسم و محدودیت بازار و عقب ماندگی ایران بسر-عت جنبه‌ی انحصاری پیدا کرده و با تناقضات درونی انحصارات و کشورهای امیرالیستی رابطه دارد. این تناقضات بطور عمده بصورت کشاکش میان بخش دولتی اقتصاد که در دست دارو دستفهای معینی بوده و دارای خصلت بوروکراتیک و فعال - مایشانی فئودالی است و بخش خصوصی اقتصاد که در اینجا منظور قشرهای قوتانی سرمایه‌داران بزرگ و انحصارطلب خصوصی (صنعتی و تجاری و مالی و بانکی) میباشند رخ می‌نماید و در زمانهای بحران - های اقتصادی با برجستگی کامل بروز میکند و حکومت را به یک دوره بحران سیاسی درمی‌افکند. البته باید توجه داشت که تصرف چنین تضادی بعنوان تضاد میان بورژوازی بوروکرات و بورژوازی کیرادور و بدون روشن ساختن منططور خود، نادرست است، چه بخش بوروکراتیک بورژوازی نیز دارای هزاران بند با امیرالیسم و انحصارات امیرالیستی بوده و دارای خصلت دولتی میباشند. - فاشیستی شاه در ایران باید توجه داشت که برقراری و ثبات این چنین حکومتی تنها با تکیه بر نیروی طبقاتی حاکم یعنی طبقاتی مالکان بزرگ ارضی و طبقاتی بانگاران، تجار بزرگ و بورژوازی بزرگ و انحصارطلب امکان پذیر است، که با حمایت امیرالیسم و با غلبه‌ی یک نیروی امیرالیستی (صحن (آمریکا) بوجود آمده است؛ لیکن این استبداد و فاشیسم بنا بر طبیعت خود متافع یک دارو استه را در برابر دستفهای دیگر ترجیح میدهد و در تقسیم متافع از امکانات خود در دستگاه دولتی و زد و بند های مستقیم خود با امیرالیسم برطیبه دستجات دیگر سود میجوید. در ایران حکومت خود گامی پهلوی از لحاظ سیاسی در عین دفاع از متافع عمومی و جمعی طبقات حاکمه در برابر خلق نماینده و پاسداری متافع گروه معینی از ایشان یعنی دربار پهلوی و عده‌های از بزرگترین فئودالها - سرمایه‌داران دلال و بانگدار و انحصارگر که بسا دربار روابط نزدیک دارند، میباشند، که با قدرت دولتی درآمیخته، متکی به ارتش و دستگاه پلیسی و درآمد های عظیم دولتی، دولت برای امیرالیسم (نفت) و باج ستانی از همه‌ی طبقات بوده و مورد حمایت یک نیروی امیرالیستی‌اند. رژیم خود گامی شاه و دستگاه سلطنت از لحاظ مضمون اجتماعی - اقتصادی خود اولاً نماینده‌ی بقایای روابط فئودالی و پدرسالاری و امتیازات سیاسی اشرافیت و دربار قرون وسطایی است و ثانیباً نماینده‌ی سرمایه‌داری بوروکراتیک، که از طریق غارت بی امان داخل دولتی و زد و بند با امیر - یالیسم بوجود آمده، میباشند.

از اینرو بیرون زدن تضاد میان دارو دستف فاشیستی حاکم و دارو دستفهای دیگر طبقات - که، میان دربار سلطنتی و اطرافیان و عده - ای از مالکان ارضی از جمله روسای عشایر، میان بقیه در صحنه‌ی

یک تکه آهن پاره در کارخانه بدون مصرف افتاده است. کارآین ماشینهای خود کار بسیار سریع است و کاری را که یک کارگر با ماشین تراش معمولی در عرض ۱۰ روز انجام میدهد، این ماشین یکروزه انجام میدهد. قسمتهای دیگر کارخانه با این سرعت نمی توانند قطعات را برسانند و نتیجه این شده که سه یکی در حد از این ماشینها که شروع بکار کردند، یکی در روز قطعات را ماشین کاری کرده و درباره بیکار ماهی ۳-۴ روز استفاده خواهد شد و بقیه به مدت بدون مصرف خواهند ماند. دیگر اینکه این ماشینها بسیار حساس و دقیقند و اگر خراب شوند تعمیر آنها بسیار مشکل است. از انگلستان بیاید و آلمان را در نظر بگیرید. اینست که کارخانجات هیرت انگلستان از سیستم انگلیسی یعنی فوت و اینچ و غیره استفاده میکنند در صورتیکه ماشین سازی روی سیستم متریک کاری نماید و ماشین سازی مبلغ هنگفتی به کارخانجات هیرت، در اتانامینیا اربا سیستم متریک برای ایران تهیه نماید. همان این ماشینها، انگلیسی ها نیز فراوان شده اند. ماشین سازی خنجر رفت و برگشت آتان را بر مبنای ابعاد هیرت بر مبنای آتان در هتل انترناسیونال که گرانترین هتل این شهر می باشد اطاق اجاره میکند و سر راه در تهران نیز در هتل هیلتون برایشان اطاق میگیرد و روزانه نیز مبلغی به آتان بابت آمدن به ایران میبرد. از این احتیاج به تذکر نیست که هیرت انگلستان نیز از روشنگرستی نجات یابد.

از این مصدق تر، چه بزرگن ماشین سازی سیستم کامپیوتر می باشد. کارخانه باین اند اژه به سیستم مستقل کامپیوتر احتیاج ندارد. این کامپیوتر خریداری شده بلکه اجاره شده و ماهیانه مبلغ گزافی بابت اجاره آن میبرد. از این در حالیکه که تراکوسازی هم به سیستم کامپیوتر چه بزرگتر بوده است. حقیقت اینست که یک کامپیوتر برای ماشین سازی، تراکوسازی و تمام کارخانجات تبریز کافی میبود. از طرف دیگر دلیل کمبود کاد و تجربه بسیار کم حاد استفاده از نیا از این کامپیوتر می نمود. جالب اینجاست که زمانی که ماشین سازی، میلیونها خرج ماشین آلات کامپیوتری و بدون مصرف میکرد، صحبت از صرفه جویی در ادوات به سود رفیع زاده، این دلک احق نیز برای اینکه از قافله دیگر لنگان عقب نماند، باشد و مداد و مداد پاک کن و کافه و پاکت را جیره بندی کرد و بعد دستور داد که تمام کافه ها و پاکت ها حتما مورد استفاده می آید. برای قرار گرفتن و اگر کسی از آتان برای مصرف شخصی استفاده نماید، تنبیه خواهد شد. بلکه او هم بدین نحو صرفه جویی شرکت نمود. سرسب سیردی و خیانت بیش از این؟ بدستور این رژیم پست فطرت، سیل ماشینهای گرانقیمت و بدرد نخور انگلیسی به کارخانه سرازیر می شوند و مثل تکه آهن بی مصرفی در گوشه ای خاک میخورند و سیستم کامپیوتری نیز در گوشه های سازنده کامپیوتر تراجمسل آن میلیونها مفتع ببرد و بعد برای صرفه جویی، مداد و پاکت کن و کافه و پاکت را جیره بندی می کنند.

کارگران در این کارخانه شدیدا استثمار میشوند کارگران این کارخانه فنی هستند و روی گسار آموزی و رساله میگردانند که البته فقط اسنکار آموزیت و در واقع در این مدت کار میکنند. سال اول ماهیانه ۱۰ تومان و سال دوم ماهیانه ۱۰ تومان بآنان پرداخت میگردد و از آتان تعدد میگردند که سال در ماشین سازی کار میکنند و یک نفر بایضا ضامن شینی بکنند که مطابق تعدد عمل شده ۱۰ هزار تومان خسارت بپردازد. کارگران معمولاً در سال اول، شبها در چای دیگری کار میکنند تا زندگی خود را بگذرانند. چگونه میشود با ۱۰ تومان زندگی کرد وقتی که یک اطاق خشک و خالی در محله کاری کارگران ۱۰ تومان اجاره اشراست. حقوق متوسط کارگران بعد از دوره کارآموزی در حدود ۱۰۰ تومان است که البته پس از کم کردن بیمه و مالیات و کسر زمان و وقت خیلی کمتر از آن دستن میآید. برای استثمار هر چه بیشتر کارگران، مدت زمانی که طول میکشد تا هر قطعه ماشین کاری شود معین میگردد و کارگر چه بسا در مدت تعیین شده این قطعه را تمام کرده و در قدری مدت تعیین شده بیشتر طول بکشد، سر راه از حقوق او کسر میشود. بعنوان مثال اگر برای تراشکاری یک

قطعه در دقیقه زمان تعیین گردد و قرار باشد ۵۰ عدد از این قطعه تراشکاری شود یک زمان برای تراشکاری تمام قطعات ۲۰۰ دقیقه باقی بماند ۱ ساعت میشود. حال اگر کارگر هرگز ام از این قطعه تراشکاری در ۲۰ دقیقه ماشینکاری کند جمعا ۳۰۰ دقیقه یا ۵ ساعت طول میکشد و بدین ترتیب ساعت کسر زمان آورده که آخرها از حقوق او کسر خواهد شد بطوریکه سرکارگرهای کارگاه ۵ میلیون ۸۰۰۰۰۰۰ است که از حقوق ناچیز ۸۰۰۰۰۰۰ بر صرد کارگران ماهانه مقداری برای کسر زمان کسر میکنند. علاوه بر اینکه این یک طریقهی استثمار بیشتر کارگران است همچنین این طریقهی است برای تحت فشار گذاشتن کارگران تا بدین ترتیب کارگران از مبارزه خوددکه بصورت کم کاری در پیش گرفته اند منصرف شوند. لیکن کارگران غیر بیچاره ای خود را امه میدهند که کارگری میکنند با این کار خودشان بیشتر ضرر میکنند چون با کم کاری ۴-۵ برابر مبلغی که برای کسر زمان از ما کم میکنند بآنان ضرر میزنند. او میگفت اگر برای یک ساعت، استهلاک ماشین بیول برق و حاضر نبودن قطعه برای تولید را در نظر بگیریم، در واقع ۳-۴ ساعت ضرر ورزده ایم.

کارخانه انواع سیاست را در پیش میگرداند در بین کارگران نفاق بوجود آورد و پانچ بی افتاد در زمین آنان بیاند. مثلا موقع تحویل ابزار بکارگر میگویند که آترابه کارگران دیگر فرزند نه چون اگر کم شود خسارتش را باید تو بپرد. او را کارگر کاری آنرا از او بزرگتر، خسارتش را از تو بگیرم. لیکن این گونه حيله هائبربخش نیستند. در واقع کارگران بدتر از آنند که در اردو مبارزه موفق شده اند که بنا بر گزارش مؤسسه امریکایی در در ماشین سازی تحقیق کرده است، کارآئی کارگران فقط ۱۰٪ میباشد. ماشین سازی که از اسواد شدن کارگران وحشت دارد هرگونه حيله و تریگی را بکار میبرد تا از ادای تحصیل کارگرانی که بعد از ظهرها بدرس میروند جلوگیری کند. معمولا کارگرانی را که تحصیل میکنند روی ماشینهای میگردانند که در شیف شب نیز بکار میکنند و بدین ترتیب کارگر بهر است. او در روز شیف و روز سه بعد رسه بود. این حيله هائبرموتو نیستند و کارگران باید یکدیگر بکار میکنند و مثلا کارگر محصل در تایستان مدام در شیف شب کار میکنند و بقیه سال رفیق کارگرش در شیف شب کار میکنند.

از لحاظ بهداشتی و ایمنی، وضع این کارخانه بسیار خراب است. وضع ریخته گری و خشک کن نیزین است. و ابزار گری و تراشکاری و لیکن در حقیقت هوای آلوده از آتان جدا است و کارگران باید آنرا از راه هشت ساعت استنشاق کنند. علاوه بر ذرات جدین آنجا بزرگتر است. سیستم تهویه ای که این ذرات چند راد را تصفیه کند وجود ندارد. همچنین کارگرانی که قطعات جدینی را تراشکاری میکنند، مدام خاک جدین تنفس میکنند و این برای سیستم بسیار ضرر است و آنان اغلب ناراحتی سینه رویه دارند. این رژیم ضد کارگری همچنین برای اینکه فاصله و در نتیجه تعدادی در بین کارگران و کارمندان بوجود آورد، قوانین تبعیضی را ذکر کرده است. مثلا کارگران در سال ۲۰ روز مرخصی دارند و دیگران ۴۰ روز. همچنین در ماشین سازی سعی میشود که تماس بین کارگران و دیگران کم باشد و مثلا برای کارگران و دیگران اتوبوسهای مختلف در نظر گرفته شده است. برای سرویس ایاب و ذهاب کارگران از اتوبوسهای شرکت واحد استفاده میشود در صورتیکه برای دیگران اتوبوسها و مینا بوسهای خود ما شین سازی استفاده میشود و جالب اینکه ناخودآگاه پیش کارگران سرویس بیول میند. این در صورتیکه برای دیگران مجانی بود. همچنین سال گذشته بد معامل پست فطرت ضد کارگر قتل داده بود که اگر تولید کارخانه بالا رود، پاداش خواهد داد. توضیح اینکه این اضافه تولید بسیار گمانیکی بود و سرمایه گذاری جدید در نظر گرفته شده بود. بهرحال تولید کارخانه بر اثر استثمار بیشتر کارگران بالا رفت. پاداش های کلانی به رؤسای قسمتها و مدیران پاداش هم میدهد. همچنین و تکلیفها و سرکارگرها را در اولی که حتی یک قران هم به کارگران که زحمت راکشیده بود، ندادند.

کارگران این کارخانه از نظر سیاسی بسیار آگاه

نامه یک رفیق کارگر
درباره انتصاب کارخانه تبریز

کارخانه تبریز میماند سایر کارخانه های فنی تبریز، سایرین دروازه است که عدای کارگران را نجسا مشغول بکار کرده اند و در این مدت در اینها همه سختی ها و مشکلاتی که نسل به نسل گریبانگیران شده است، هنوز با فلک و بند بختی بکار خوش آمدند. در این مدت در هرگز روی آسایش و رفاه بخود ندادند و در همه جهات حتی از یک کارگر ساده هم کم کرد که زندگی بخورن بر میگرداند. عقب ترند. تنهار این میان عدای انگشت شماری را میتوان پیدا کرد که زندگی مرفه دارند ولی آنها نیز از بیرون درآمدی نداشته اند و با درازای خناب او سنگریها که به زیر دستان خویش میکنند خودشان را بر او میسازند. بطور کلی میتوان گفت کارگران کارخانه از هیچ نوع امتیازات کارگر فریب شاه هم برخوردار نشده اند و همیشه در کربنهایی بین کارگران و کارفرمایان وجود

هستند و بسیاری از آنان ماهیت واقعی رژیم راسی دارند. آنان بر ولایتاری صنعتی معنای واقعی کلمه هستند و است شمار را واقعا حس می کنند. در مستراحها اطلاعات سیاسی و ضد رژیمی و همچنین دعوت کارگران به کم کاری و مبارزه بر سر دیواره آونشته شده اند. کارگران بدون پروا شکایات خود را مطرح میکنند و از کسی هم بر او اندرند و زیر از حرف زور نمیروند. چندی قبل در یکی از قسمتها که به کارگری زور گرفته بود در وسط کارگاه کتک خوبی خورد. الان بیش از دو سال است که کارگران دست به کم کاری زده اند و تمام نیرنگهای رژیم مانند طبقه بندی کارگران که منظور از آن ایجاد نفاق در بین آنها بود و دیگر نیرنگها موثر واقع نشده اند و کارگران غیور هنوز هم مبارزه خود را امه میدهند.

عملی پست ساوک در گوشه و کنار این کارخانه بر سر میزند. حتی ساوک در این کارخانه شمیفا دارد که تمام خدمات مخصوص میآید. تعدد ادارات بسیار زیاد است و تمام در و زدن در کارخانه برحسب مراقبت میمانند برجهای مراقبت زدن آن وجود دارند که همیشه کار در آنها کشیک میدهد. تمام اشخاص صی که بکارخانه میآیند بررسی میشوند. ساوک سعی مینماید که محیط حفظان را بر تانجا بچورد آورد. درگاه چند نفر کارگر در هر جمع شوند معمولا یک ساواکی دم سعی میکند خود را به آن جمع وارد کند. اینجا باید باز ناگهید کرد که ساوک توجه خاصی باین کارخانه دارد چون اول کارگران اغلب و جوان هستند تا باین کارگران معمولا آگاه ۵ طبقه و تالار روحی بسیار مبارزی دارند.

در این کارخانه احتیاج بسیار بر مبنی به افشاکری همه جانبه است. این کارخانه مانند انبار باروتی است که اگر کبریتی بآن زده شود منفجر خواهد شد. کارگران این کارخانه از آنجا که از نظر سیاسی آگاه میمانند میتوانند افشاکری را جذب نمایند و از آن جائیکه روحیه مبارزه دارند این افشاکری میتواند بسیار موثر واقع شود. احتیاج سری به چند هسته ای فعال که تحت رهبری یک سازمان فعالیت کنند. اساس میباید. هرگاه حرکتی در ماشین سازی بوجود آید میتواند باعث بوجود آمدن حرکت زنجیری شود و بدین کارخانه ها کشیده شود. بدین دلیل که ماشین سازی تبریز بزرگترین کارخانهی شهر است و تعدد ادارات گراننش از دیگر کارخانجات تبریز بیشتر است و کارگران این کارخانه با کارگران کارخانه های دیگر مانند تراکوسازی درون دریل، سیمان، قوین، بولبرینگ، سازو غیره و تماس دارند و معمولا هم حلقه میباشند و از احوالات هم باخبرند. یعنی هرگاه اتفاقی در کارخانجات دیگر میفتد، آنان همیشه خبر دارند و این علا نیز ثابت شده است. هرگاه مثلا در تراکوسازی یاد در مسن دریل و غیره اضافه حقوق میباید و در یاسانات کسار تغییر میکنند، کارگران ماشین سازی اول از همه آزان خبردار میشوند. این نشان میدهد که کارگران تا چه حد باید که بکترسانند نزد یک دارند. بهمن منوال اگر انتصاب راه یافته، تمام کارخانجات را یکسرا بدنیال خواهد کشید. به امید روزی که شاهد انتصابات عظیم سیاسی کارگری در تبریز باشیم.

داشته که باینرون کردن عدای تقویا، و تسا. ه نفر از کارگران بیچاره خود را به کارخانه که بدین یکسرا حسی از تنگنای بیچارگی و از قیاسی از کارگران کتک میبندد و در نظر بگیرند. (خوانا نویسم) و هم اکنون بسیاری از این کارگران با وضع وخیمی به زندگی نکتت با رخوش آمده اند. میدهند ناچانی که بعضیها دست بگداشی باز نموده اند و این عمل هائند زورگوییهای اربابان و کارفرمایان، کارگران کارخانه را بیشتر از پیش ناراحت و خشمگین نموده اند. بدین قبیل کتک صبر کارگران نیز بزرگتر شده و چاره ای بجسب انتصاب و مخالفت نمودن بدیناننده زورگویی که همه گونه با پشتیبانی رژیم همراه میباشند ندهد و در سال گذشته یعنی ۱۳۵۵، سه بار دست به انتصاب می زدند که در هر سه مورد توسط شهرداری و ساواک پنا تهدیدهای فراوان از قبیل اخراج شدن و زندانی شدن و وروروش نمودن و درباره به سرکار کشیده و بسا وند هائیکه از طرف بزرگان قوم برایشان داده می شود مشغول در میبوندند و چند ماهی باز با همان وضع کار میکنند. البته شی دستزد و بالا رفتن سرما آ و سطح زندگی کارگران را امیگند تا اینکه در اوائل امسال ۱۳۵۶ شروع با انتصاب نمود تا در بسیاری دستزد هایشان و هم چنان قانون سبیم کردن و طبقه بندی مشاغل که هیچکدام با همه اینکه این قانونها هم جز فریفتن کارگران سودی برایشان نداشته باز برای بازگوشدن در هایشان خواستار این قانون میشوند و همچنین در تاروی بهدا شست محیط کار و لباس و بسیاری نارائیهایی دیگر که موجب گردید با وضع نامناسبی در وروروش نمودن و چنان رفتن به سرکار که فاصله خیلی زیاد باشد و در سرمایه زمستان در ساعت ۷/۵ در شب رفتن سر کار مشکلاتی فراوان برای کارگران فراهم مینماید. بالا خره همی این در هاد است بدست هم میدهند تا کارگران در مبارزه شروع به انتصاب کرده و روزنه شنبه دست از کتک کشیده و خواسته های خویش را اصلاح میدارند که بلافاصله ماورین شهرداری و ساواک جهت شکستن انتصاب رایخی کارخانه گردیده و در اهله اول باز برای تان و تان و تان و تان که در خشکمن کارگران را با آن در وهله آلام کرده و نگه دارند و تان تان بگوشن سایر ادارات کارگشان برسد ولی تان تان در این راه پیدا نمیشکند. دیگر زیاد در برنده و کارگران دیگر فریب و تان تان تان میبندد. ساواک چون آزان کارتنجه ای شناخته میداند. ساواک چون آزان کارتنجه ای نمیشکند شروع به تهدید و زورگویی میکند ولی باز نتیجه ای نگرفته و کارگران هم بکدل و یکسرا با فریاد های خشمگین خویش، حق خویش و حضور رسارت بر دگی بسر میبرند و رایضای بلند باز میکنند و نتیجه پلیس و ساواک مجبوره ریختن کارگران از محیط کار به بیرون میشود و تان تان تان در کتک کارگاه میگردانند تا از رفتن به محیط کارگاه خود اری نمایند. سه روز بهمان منوال میگردند و در این سه روز هرکاری که از دست ساواک و شهرداری میآید انجام میدهد تا شاید بتواند بزرگ کارگران را مغلوب نماید ولی باز نتیجه در آخر سایر کارخانه ها تهران کارگر میخواستند که خوشبختانه آنها هم برای اینکه باعث شکست برادران کارگر نشوند از آمدن به تبریز خود اری میکنند. بالا خره خسته شد به بازه حيله و در پیش گرفته توسط نماینده های کارگران و تان تان. در ایال اضافه دستزد میدهند و روزی ۲۰ ریال برای ایاب و ذهاب که در آن لحظه بیروزی برای کارگران حساب میآمد ولی بیچاره کارگران نمیدانند که اینهمه وند هابری فریب ایشان بوده و بعد از یک ماه تمام آن پولها را قطع میکنند و باز همان ظلم ها و همان ستمهاست و این بار کارگران خیلی خوب درک کرده اند که تنها انتصاب کردن آن کارگاه و بافتن کارخانه در نشان را در مان نخواهد کرد. کم کم کارگران درک میکنند که باید متحد شدند و بطریقه شکران خود را تمام کارگران ایران دست بدست هم داده و نیروی عظیمی بوجود آورند تا بتوانند سر دست مزدوران یعنی شاه و دار و دسته اش را از ریشه بزنند و تان تان تان حاکمان ایران این خونخوار رژیم منقوش را از زمین بنانید و انسد مبارزات آینده و امید اتحاد با کارگران و دهقانان و روشنفکران ایران، همه باید بکوشیم تا برای رسیدن به این هدف از هیچ فداکاری دریغ نوزیم.

بوروزوی بوروکرات و پناجستان درباری و سرمایه-داران بزرگ خصوصی، که در عین حال بازاریابی از رقابت های انحصارات و کشورهای امپریالیستی اند، دوره به دوره تأخیر بوده و برجستگی پیدا میکند، و همین تضاد است که به برخورد های درونی طبقات حاکمه و تضادهای لیبرالی برای تضعیف قدرت مطلقه در اردو ستهی شاه و شرکت در اردو ستم های دیگر در تصمیم گیری و تعیین سیاست های اقتصادی و اجتماعی دولت دامن میزند و بدینسان دستگاه دولتی را به دوری کوتاه یا بلند، مختصر یا عمیق بحرانی- بسته به شدت یا ضعف مبارزه طبقات در جامعه- فرومی افکند. تنها - قضات میان اردو ستمهای شاه و قوام، شاه و امینی، و مانند آنها انعکاس چنین تناقضاتی در درون طبقات حاکمه ایران اند و یا تشدید آنها به جمعیتهی تضاد های طبقاتی جامعه نیزست. دامن زده می شود - چنانکه در گذشته دیده ایم و اکنون نیز در بیرون چشم خود مشاهده میکنم. تشدید بدین تناقضات میان دستجات طبقات حاکمه بویژه میان اردو ستمی شاه و دستجات دیگر، هراینه اگر کسی بدام آنها نیفتد، بفتح طبقه ای کارگر و مردم است، چه شرایط را برای دامن زدن به مبارزات سیاسی و اجتماعی مساعدتر میکند، لیکن کونینستها باید عوارضی های لیبرالی درون طبقات حاکمه و توهانی را که نمایندگان بوروزوی بزرگ خصوصی، پارهای از ملاکان و برخی از محافل امیر-پالیسی در کشاکش های خود با رفقای حاکم میگویند در مردم ایجاد کنند اثنا سازند. عین حال خطاست اگر لیبی نیز مبارزه انقلابی، که متوجه حکومت استبدادی - فاشیستی شاه و دربار پهلوی و امپریالیسم جنایتکار آمریکاست، بر اثر تمحیق بحران و کشاکشهای سیاسی درون محافل حاکمه، از سمت کثونی خود منحرف شود - انحرافی که بسبب رهبرهای فرصت طلبانه و کوتاه-بینانه "جبهه ملی" و بقایای کمیته مرکزی حزب توده در خارجه بر حرکت های تود های سال-های ۴۲ - ۱۳۴۹ تحمیل شد - همراه با لاس زدن های و در طرفه اشان بخصوص با شاه و کذا! عوارضی درون محافل حاکم خصوص از زاویه ای زد و بند هایشان با دستگاه سلطنتی قشودال - دلال و نقشی که در تثبیت و تحکیم استبداد خود - نین پهلوی ایفا کرده اند و میکنند باید افتنسا کردند، و نیز باید وعده های دروغین آنها و تو - همانی که میگویند با نقاب "اصلاحگری" در میان تودها رسوخ داده آثارا از مبارزه انقلابی و هجوم به بایه های اصلی نظام اجتماعی حاضر - منحرف کنند بر ملا شوند. باید نشان داد که لیبرالیسم محافل حاکمه، لیبرالیسم امپریالیستی، راه دروشتی از بحران اقتصادی و سیاسی موجود پیش نبوده و عملا و در آخرین تحلیل پای است که دو دوره از استبداد و اختناق فاشیستی را بهم پیوند میدهد.

بیاد سرد ... انگلیس نیز برخورد را بودند، انقلاب مشروطه ای-ان در همان نخستین پیشروی خود به شکست انجامید و فرمانروائی استبداد بر همه جا چیره گشت. قیام مجاهدان تیریز برهبری ستارخان مشتمل حکمی بود که موزکرای نوزاد ایران بدهان کورد تا زبان کوفت و جیرگیستان را در هم شکست. لیکن اهمیت تاریخی و بی همتای آن در این بود که برای نخستین بار در عرصه کشاکش های انقلاب و ضد انقلاب در ایران پیگیری تشره های موزکرا - تک جمعیته شهری ایران در آن زمان در رأس انقلاب ایران برخاستند و موقتا هم که شده رهبری انقلاب را بدست گرفتند، و این سرداران آن بود که سردار تمامی ملت ایران گشت.

تیریز رهبری ستارخان هنگامی به قیام برس - خاست که بوروزوی سردار کوچک نایبگیر ایران در برابر بیورش ضد انقلاب عقب نمسته بود و خرده بوروزوی و نمایندگان سیاسی آن دست از مقاومت برداشته و به تومیه ی دچار شده بودند، و اکنون انقلاب تنها بدست زنجیران و تودهای شهید ست نیمه برولتر، که تیریز بزرگترین زاده ها و تکیه گاهش بود، از آخرین سنگر خود تیریز، و بعد تنهاسار یک کوی امیرخیز، سرسخخانه حفاظت میسکرد.

ضد انقلاب بوروزوی را عقب نشانند و خرده بوروزوی را در لدر گرد، ولی با دیوار فولادین ارادی سهنگان آن نیروهای در رفاهی جامعهی قنودالی در حال زوال ایران روبرو شد که از دل خود تولد طبقه نوین پرولناریای صنعتی معاصر را نویسد میدانند. ستارخان تجلی این ارادهی سهنگان بود. اقدان برج انقلاب مشروطه بدست این نیروها در همان نخستین مراحل پیکار موزکراسی با استبداد یک واقعیت تاریخی جامعهی ما را در همان زمان ثابت کرد، و آن اینکه بوروزوی ایران قادر به ایفای نقش انقلابی تاریخی خود نیست و حتی تا نیمه راه هم نمی تواند برچم موزکراسی را که با مقابلهی مشترک نیروهای استبداد داخلی و استعمار خارجی روبروست، بر دوش خود حمل کند، و نیز اینکه خرده بوروزوی ایران هم در شرایط فقدان رهبری یک طبقه انقلابی فرمایشی جز نو - میدی و سرخوردگی از مقاومت های پراکنده و سست مایهی خود بیار نتواند آورد.

قیام تیریز پس از یازده ماه مقاومت مسلحانه در برابر بیورش وسیع و مشترک سیاه ترین نیروهای جامعهی ثنوالی و عشیرتی ایران، که از حمایت قدره بندان روسیهی تزاری و دیپلماسی یونیتهی امپراطوری انگلیس برخوردار بودند، و در شرایط محاصرهی اقتصادی تیریز توسط این نیروها - سر - انجام پیروز شد. در نتیجهی آن سراسر ایسران بازشورانه شد، خرده بوروزوی ماتم گرفتهی ایران دوباره به وجد آمد. و دست به سلاح برد و بوروزوی دوباره با پیش نهاد - بهترین ارزیابی از اهمیت و نقش قیام ستارخان توسط شادروان احمد کسروی در نوشتهی خود، "تاریخ مشروطهی ایران" در این حملات خلاصه شده است:

"راستی هم این ایستادگی گردانهای ستارخان یک کار بزرگی میباشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری باین بزرگی و ارجنداری نیست. این مرد عوامی از یکسو اندازهی دلیری و کارداری خود را نشانده: و از یکسو مشروطه را باین بازگردانید. مشروطه از همهی شهرهای ایران برخاسته تنهاس در تیریز باز میماند. از تیریز هم برخاسته تنهاس در کوی کوچک امیرخیز باز نسین ایستادگی را مینمود. در سایه دلیری و کارداری ستارخان بار دیگر بهمی کوی های تیریز بازگشته، سپس نیز بهمی شهر - های ایران بازگردید. آن لکهی سیاهی که در نتیجهی زبونی و کار ندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران بدامن تاریخ ایسران نشسته بود این مرد با جانبازی خود آتو یک - گردانید. . . ستارخان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید، و صدها کسان را از گشته شستن و از گردن و آسیب رها نید."

الته پیروزی قیام ستارخان و قرار گرفتن جادهدان زیر رهبری او در صف نخستین و در جایگاه فرماندهی موقت انقلاب مشروطیت ایران نتوانست از ناکام ماندن نهائی آرمانهای مردم ایسران در نخستین انقلاب خود، از نیمه کار ماندن انقلاب و سرانجام اینکه کار انقلاب به سازش میان بوروزوی بزرگ، سردار کوفت و قنود آنها انجامید و به ضد انقلاب تبدیل گشت جلوگیری. ولی این نتوانستن بعلت اشتباه یا گمراهی مجاهدان و رهبر کیرشنان، ستارخان، نبود، بلکه از محدودیت گریزناپذیر و تاریخی میدهان عمل آنان سرچشمه میگرفت - محدودیتی که تنها با تولد و بلوغ طبقه کارگر صنعتی ایران - این وارث بحق و راستین ستارخان وتود - های قیامگر زیر فرماندهی او - که موجودیت و رسالت تاریخی خود آشنا میشود، شروع به در هم - شکستن کرد.

با اینحال ستارخان، که گامها از رهبران دیگر طبقات شرقی درگیر در انقلاب مشروطه جلوتر رفت و بر پیگیری تشره های جامعهی شهری آند و ران تکیه داشت، در همان نخستین روزهای فتح تهران، که بفرمان او وینام وی صورت گرفت، و دریس اولین اعلام پیروزی انقلاب بدست مشتملگنندهی ضد - انقلاب را احساس کرد:

"ما زحمت کشیدیم و خود را بیکتن دادیم نتیجه را دیگران بردند. (در آستانهی سفر به تهران) منظور ستارخان از گفتهی بالا متلاهی پادشاهانند در لیبیها و جانبازیهای شخص خود نبود. بالعکس ستارخان همیشه خود را "خادم" مردم میدانست و

این را در زندگی مبارزه ای قهرمانانهی خود نشان داد - گفته می آید بیان رمای اعتراضی بود از سوی توده های رنجبر و بیوه پرولناریای ایران که با قهرمانی او دلوری بی نظیر خود از آزادی یاسد اری کرده بودند و با ریختن خون خود ضربات مبارکی بر قویا جرا اسنداد و شینیا - نان نیرومند بیگانه اش کوبیدند، بر طبقه بوروزوی - ستارخان، مالکان و سایر مدهایان و وروری مشروطه ظنی که با لگم مال گردن منافقان مویه پیروزی یکران را برای خود می چیدند و آزادی را دوباره بدینهم می کشیدند. ستارخان با آن ستم طبقاتی ذاتی خود، که با شمس سیاسی قلابی خیلی از رهبران برده عای خرده بوروزوی و بوروزو از زمان خود او بعد از او متفاوت بود، خیزیدن آن طبقات و رو و سولگی های آنان را مقامات، جرخش آثار ناب ضد انقلاب وزد ویند آثار با نیروهای سیاه استبداد گشته و دشمنان خارجی ایران بر علیه توده های که تمام بار انقلاب را بدوش کشیده و در راه دموکراسی و استقلال ایران هزاران شهید داده بودند، احساس میکرد. او حق داشت که از اینباره شکمنگین شود. به علاوه او حق نداشت که خود را بوروزوی در موزکرات و روشنگران اش، که موزکراسیم مورد ادعای خود را با خود خواهی و ولنگاری سیاسی، خوار داشتن قتره های باینی اجتماع، که مجاهدان نمایندگان نشان بودند، و باین دست کاسب کاران خود و مجلس بازی به بازجه ای در دست سیاست بازان دشمن توده یل میساختند اغشاد کند و اعتماد هم نکند. بایسد دانست که در این زمان آتوپ کهنه مرتجعستان هوادار محمد علی شاه و برخی عشایر در پاره های صفحات کشور همچنان ادامه داشت و بدتر از آن اینکه از ریچان در زیر کجکمی قشون جبار روس میسخت و قهرمان میزد، حال آنکه هیچ یک از دستجات تهران که در کشاکش درونی غوطه میخوردند و مجاهدان را نیز مزاحمی در این دعوای درونی خود میدیدند در اندیشهی اوضاع آتسخهی سپه و بویژه تعرض تجاوزگاران دولت امپراطوری روس نبودند. و مردم را در حال خود رها کرده بودند. بدینسان ستارخان در زمانیکه از تیریز به تهران آمد تنها میتوانست با فاتحان تهران، که از قشبل یازده ماه بیگار خوشن تیریز انقلابی و بنام اوفیروز از کار درآمده، و اکنون خود را باخته و فراموش کرده بودند، راه بند و اندرز در پیش گیرد و بقسول شادروان کسروی "گد خد اهتشی" پیشه کند، و در نهایت در برابر خلع سلاح انقلاب، که با خلع سلاح مجاهدان زیر فرماندهی او آغاز میگشت، دست به مقاومتی کوتاه زند. محدودیت نفسی که ستارخان ایفا کرد در آن ناتوانی شخص او بلکه از محدودیت تاریخی اجتناب ناپذیر توده های برانگیزندهی او، که هنوز پرولناریای صنعتی معاصر را از دل خود تولد ندهاده، به سلاح ایدئولوژی رطیفه و بیورش مسلح نبودند، حکایت میکرد. والا او خطر ضد انقلاب را دید و فرمان دادی انقلاب را صادر کرد:

"جناب سالار این آقایان (مشروطه خوا - هان تازه بحکومت رسیده) میخواهند ما را بدست کشند داده قیر ما را امامزاده کنند، و تا کسی باید صبر کرد و لب فرو بیست؟" (ستارخان در آستانهی سفر به تهران)

آن کس که میتوانست به محتوای واقعی این فر - مان پی برد و با قهرمانی و دلوری خود محدودیت دیت زمانه را در هم شکند، طبقه کارگر ایران بود که فقط بعدها شکل گرفت و به سازماند ان جنبش مستقل خود برخاست، طبقه ای که در همان دوره ی نوزادی خود از طریق حزب انقلابی، حزب کمو - نیست ایران و رهبر بزرگش، حیدرخان، به نخستین تلاش مستقل خود در انقلاب گیلان برخاست و کوشید تا با بسیج توده های بی چیز شهر به گرد خود و دست یافتن به پر قدرترین متحد خسود در روستاها باین صبز پایان دهد و آنچه را که انقلاب مشروطه ناتمام کرد، در رها کرد و دوباره بدست گیرد و به انجام رساند. انقلاب گیلان شکست خورد. از آن پس تا کنین طبقه کارگر ایران که در بی آماده شدن برای انجام رسالت تاریخی خود تمام گرمی و سردی پنجاه سال مبارز - ات طبقاتی و ملی را چشیده، رهبران و علقسرد جریانهای سیاسی گوناگون را در عمل سنجیده، و راههای پر پیچ و خمی را برای تجلی ارادهی خود و اعمال نظر خود در تعیین خط سیر جامعهساز آرموده، و مرتبا بر نیروی عدی و وزنی اجتماعی

خود در اقتصاد جامعه افزوده، و دیگر سه دوره نوزادی خود پایان داده و به حد بلوغ رسیده است. در تمامی این دوران طولانی همسوی طبقات بورژوازی جامعهی ما، که در بی نخستین انقلاب ایران مراحل تجدید ساختمان و انسجام درونی خود را میگذراندند، آزمایش خود را بارها پس دادند. هسی آنان، چه بورژوازی صنعتی و تجاری معاصر و چه اقتدار خرده بورژوازی و روشنگران آنها بارها مهر خود را بر مهمتترین وقایع سیاسی دوران، چه سلطه سوادجاسم بیگوری، سرد، و چنین مجلس بازی و سرجاسم و روشنگستی میزد، و ناتوانی بیوزن دادند. تنها طبقه کارگر قدرتمند ایران است که میتواند و باید رهبری قوای موزکراسی را بدست گیرد. تنها این طبقه که از نسل توده های قیامگر تیریز زائیده و شکل گرفته و نیز از تنگنای تاریخی آنان بدرآمده قادر به حمل پرچم ستارخان به طقه پیروزی است.

پرچم ستارخان برجعی بود که در زیران زنجیران جامعهی ثنوالی قاجار توفانی بیاگردند که تمام طله ایران اسنداد و سواط سلطنت خوشن قاجار را در برابر خود بزبان آورد، که دویزگترین امپراطوری زمان را سراسیمه کرد. این پرچم، پرچم دفاع فاطمی از موزکراسی و پرچم یازده ماه بیگار مسلحانه علیه همتا دشمنان آزادی و استقلال ایران بود. این پرچم با علم و کتل و روشنگستی امپریالیسم مشروطه ظنی بوروزوی و مالکان که از همان بیگانه فتح تهران دست در دست دشمنان آزادی و استقلال ایران انداخته به انقلاب خیانت کردند، تضاد عمیق داشت و از یک رنگ نبود. این پرچم باطل و نخستین موزکرات های خرده بوروزوی بود. همان نخستین روز آزادی تهران در آن روزها خواهی های سیاسی خود و بهلوان نمائی های بیست بلند گوئی قیل و قال راه انداخته و به ستارخان و بیگار گران راستین آزادی بیست کردند و با زبچه ای شدند در دست دشمنان آزادی و استقلال ایران، سخت تفاوت داشت. پرچم سردار انقلاب ایران را تنها زحمتکشان ایران و در پیشانی آنها طبقه کارگر ایران میتواند پاسداری کند و محکم بدست گیرد.

آن خونگوانان طبقه بی طرفی بوروزوی لیبرال که اکنون پس از یک استراحت ۱۰ ساله دوباره بیاد آزادی و انقلاب مشروطه افتاده اند، ولی از یکسوز مبارزه ای در جارجوب "قانون اساسی" یعنی سلطنت مشروطه، و مسالمت آمیز سخن میروند و از سوی دیگر بر سر آرمگاه ستارخان رفته بر سر سردار ملی به آزادی سوس - گند میخورند، فراموش نکنند که سردار برای این آزادی تفتق بدست گرفت و مردم را به بیگار آتشی ناید بر سا - علمد اران اسنداد و مبارزان استعمار بیگانه فراخواند. برخلاف نظرات خود پسند امپریالیسم ایدئولوژیک سرسپرده ی ایشان در صفوف موزکراسی خود، بوروزو ای که بیبده خود را میراث در اسجدان انقلاب مشروطه بنداشته میگویند، از نام ستارخان بفتح خود سودجویند، ستارخان نه برای دستگاه سلطنت تیره خورد میکرد و نه آنکه به مشروطه گری قراضه و مامشات جویانه لیبرالها پایبند بود. ستارخان بومنه بد مو - کراسی و آزادی ایران و خواهان ریشه کن شدن تمام کاخ های استبداد و ستمگری شاهان و فرانشان استعمارین - الملی بود.

"من برای آن جان در رکف گرفته باید خواهان ملک و ملت مبارزه برخاسته که مردم را از زیر زنجیر استبداد خلاص کند، حالاً خودم بمیایم دعوی سلطنت، بکم، هرگز از من چنین کاری سرنخواهد زد." (ستارخان در سفر به خوی)

چنانکه از سخن ستارخان فهمید، اومان "تجنیر استبداد" و "دعوی سلطنت" تفاوتی نمیکند است و نه چون لیبرالها خواهان بستن زنگی زنجیر در سار سلطنت خونخوار بلکه خواهان خلاصی از زنجات خلقی از زیر این زنجیر بود.

آن لیبرال و اولین ما که افت و خیز بر مامشات خود را باینرد ستارخان و مجاهدان زیر فرماندهی او به سنجش می نهند فراموش نکنند که ستارخان هیچگاه از مبارزه خسته نگشت، هیچگاه بار بار قاجار و روسنداد - نی که لباس مشروطه خواهی بن کردند نه سازش نکرد، هیچگاه فریب شاه و مواعید او را نخورد و هرگز تفتق خود را، که جز در راه آزادی ملیت نی نکرد، به میسند نهد. ستارخان دشمن آتشی ناپذیر شاه، خود کاکی و امپریالیسم بود، و نه ترحمی درباری مرکز طوطه چنین، جنایت و کول ناگری خاشانه در تهران داشت و نه آنکه خلق را بجنین توده می هرگز آلود ساخت. بقدر

آیا شعار "آزادی اجتماعات" میتواند امروزه عنوان پایه‌ای برای جنبش طبقه کارگر کارآمد باشد؟ و ای. لنین در مطبوعات طبقه، انحلال طلبان برهمنی و تروتسکی استدللال میکند که میتوانستند از قدرت درازند بکار می‌رفتند تا وقتی جنبش کارگری را تحریف کنند. اما اینست اگوشنهای عینی هستند. انحلال طلبان که درازند غرق میشوند. برای نجات امرناحق خود به پیکارهای جنگ می‌اندازند. در ۱۹۱۰، گروه‌های کوچکی از روشنفکران کار-زاری از پیشه نویسی و ارباب‌ آزادی اجتماعات شروع کردند. این کارزاری صحتی بود. توده‌ی کارگران بی تفاوت نماندند. کسی نمیتواند برولناریا را با چنین اقدامی ببود و ای بی‌جان آورد. این در خور لیرال بود که به اصلاحات سیاسی تحت حکومت مطلقه تزاری باور دارند. کارگران بلافاصله نادرستی چنین اقدامی را تشخیص دادند و از آن دوری گرفتند.

کارگران مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستند - آنها برای لایحه بیمه بیکارگرند. آنها انوسسط نمایندگان خود از هر فرصتی در دوما سوم برای دست کم ایجاد بیمه‌ی مختصری استفاده کردند. اما نکته اینجاست که دوما سوم ولا یحده بیمه نسبه افسانه بلکه واقعیات سیاسی اند. حال آنکه - "آزادی اجتماعات" تحت سلطنت سوم ژوژسن رومانوف یک وعده بی توخالی از سوی لیرال - ای پویید است.

لیرالها دشمنان انقلابند. حتی اکنون نیز آنها در مخالفت با آن رک گویند - دوما سوم باند سیاه پانها نیایخته است که ترس خود را از انقلاب بدور افکند. از ترس انقلاب، لیرالها خود را به اصلاحات مبتنی بر قانون اساسی دلگرم میکنند و یکی از آن اصلاحات یعنی آزادی اجتماعات را برای کارگران تجویز میکنند.

اما کارگران به قصد در براری "قانون اساسی" تحت شرایط دوما سوم، توده‌های حقوق و سفاکی لجام گسیخته باورند. کارگران آزادی اجتماعات را بطوری طلب میکنند و از اینرو آنها برای آزادی تمامی مردم و برای سرنگونی سلطنت برای یک جمهوری مبارزه میکنند.

اقتضایات آپریل و به در واقع نشان دادند که برولناریا به یک انقلاب انقلابی برخاسته است. در آیینش اقتضای اقتصادی و سیاسی، کرد خدانی - های انقلابی و شعار جمهوری که از سوی کارگرسران سن پترزبورگ در اول ماه مه پیش کشید شد - همه این واقعات دلیل قطعی بر آغاز یک انقلابی انقلابی بودند.

اوضاع واقعی و صحتی در روسیه چنین است: برولناریا مبارزه انقلابی توده‌ها را برای سرنگونی سلطنت تزاری آغاز کرد. است و تا آرمی و دنیروهای سلط روه رسد است - نشانه ای از اینکه آنها به مبارزه پیوسته اند. اما در مورد دهقانان، موکرات، بی‌ترین آنها از لیرالها دوری میگردانند. طبقه کارگری نیز از کوشش فرادند. در این بین، لیرالها، دشمنان انقلاب، تنه‌ساز "قانون اساسی" را اتخاذ کرده و بر طبقه انقلاب، وعده (و نه بی توخالی و رؤیایی) "آزادی اجتماعات" تحت سلطنت تزاری را پیش می‌نهند!

چنین است اوضاع سیاسی کنونی. و اینها نیستند نیروهای واقعی اجتماعی - ۱ - سلطنت تزاری، که هرگونه "قانون اساسی" را مسترد میکند. ۲ - بورژوازی لیرال سلطنت طلب، که از ترس انقلاب چنین وانمود میکند که به ترکیبی از "آزادی" و رژیم تزاری معتقد است. ۳ - دو مکرانهای انقلابی، از میان این یکپارچه رهبری تاکنون درگیر خاسته است - توده‌ی کارگران، که بند ایشان ملوانان و سربازان از هلستینگفوسر نشاندهند و از بند پانچ میدهند. در این اوضاع و احوال، صاحب انحلال طلبان در براری "آزادی اجتماعات" تاجه حد یاس آور ی احفانه است. از میان تمام "اصلاحات" ای - سیاست حکیمان سیاست لیرالی کارگری یک اصلاح مینستی بر قانون اساسی غیرممکن را برگزیده اند، که - چیزی جز یک وعده نیست، و آنم. خود را با انفعال به مشروطه طلبی "اروایی" سرگرم میکنند. این بدر نمیخورد. اگر کارگران لیرالها و سیاست لیرالی کارگری را بدور می افکند. آنها اصلاحات

بیاد سردار... باید حرکت کنید و این مایه‌ی فساد [محمد علی شاه] را از میان بردارید زیرا بی‌بیمه بچوجه بوشاید ریاکارانگی وی نباید فریفته شد. (تلگراف ستارخان به یغرم خان در زمان اردو کشی به تهران) ستارخان، برخلاف لیرالها و سرسیردگان آنها در صفوف خرد و بورژوازی موکرات، بی بند هرقانونی نبود و برای آن قانون اساسی ۵۰۰ که روشنفکران برده‌های بورژوازی در کارشاهان و اعیان قووال بدیوان ساری مشغول شونده بودند که یازده ماه جنگید. او هم استازات و زرگوشی شاهان و اعیان شود ال و هم از دیوان سالاری روشنفکران برده‌های بورژوازی، که گویا با مشروطه

خی را که واقعا موضوع قوری بدل شود، پشتیبانی خواهند کرد. بموضوع کارزار انسان تبدیل خواهند کرد هم در دوما سوم هم در دوما چهارم - ازینجا به اضافه حقوق برای آنها که در ادوات برتری میکنند.

اما کارگران با حقیر برنده‌ی توخالی و بیچیک اصلاح سیاسی مبتنی بر قانون اساسی تحت حکومت مطلقه می‌خندند. باند که مبارزه انقلابی که از سوی توده‌ها جهت سرنگونی سلطنت رگسب جمهوری آغاز شده است، در امتد شدت گیرد. مبارزه نشان خواهد داد که اگر انقلاب جدید شکست بخورد، اصلاحات نیم بند مبتنی بر قانون اساسی به کجا خواهند انجامید، اما اینستند یک راه غیرانقلابی، یک اصلاح مبتنی بر قانون اساسی سلامت آئین به توده‌ها، در حال حاضر، در آغاز یک تهاجم انقلابی کارست که تنها "مردمی نوی قومی" میتواند بکند.

تهاجم انقلابی بی که آغاز شده است شعارهای انقلابی می طلبد. مردمی سر سلطنت! زنده بباد جمهوری و دموکراسیک و روزگار ساخته و وساده‌ری تمام املاک ارضی! رانوجا باگازتا، شماره ۱، ۳۰ - ژوئیه ۱۹۱۲

جمعی از خود راضی

اخیرا گروهی از افراد سازمان توفان از این سازمان جدا شده، جمع خود را "حزب کمونیست کارگران" در دهقانان ایران" لغز کرده اند. بریم این کسروه با جمع شدن ایشان زیر نام پرطوطی جدید گردان پیشاهنگ طبقه کارگر احیا کردید و "دوره‌ی نوینی در مبارزات طبقاتی و ملی زحمتکشان ایران" پدیدار شده است. نخستین شماری روزنامه‌ی این جمع، که زیر نام "توفان" دوره‌ی چهارم به نوان "ارگنان مرکزی حزب زینتر" کمیته مرکزی حزب انتشار مییابد، از این عبارات برده‌هایانیه ریاست و فرار فرار معلوم یکی از سازمانهای کمونیستی ارویا نیز به "شکوهی مونس حزب" ایشان تیریک گفته اند. معلوم است که در نگاه کلاهبرداری بین المللی این "حزب" نیزید کار نمیکنند. مبارک باشد!

سازمان توفان از ده مان آغاز کارش بجای تحلیل واقع بینانه از شرایط جنبش کارگری و کمونیستی ایران و تلاش فرستادن در بدوش گرفتن بخشی از ارباب ساختمان حزب طبقه کارگران همراه با سایر کمونیستها و سرسامان دادن به جنبش کمونیستی، امتیازات و القاب پویبی برای خود قائل شده و اوقات بی‌پایه خود در میان طبقه کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی جاری در جامعه و موجودیت جنبشی از مارکسیست - لنینیستهای ایران در خارج انوسوده‌ی خود و طریقم وجود خود را انکار کرد و خود را بی هیچ چیز سازمان سیاسی طبقه کارگر، "پگانه سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران" سازمانی که از قرار "حزب طبقه‌ی کارگر ارواحیا خواهد کرد" نامید. سازمان توفان تمام فکود گوش را بر روی اثبات کفایت این نداعوی - و جمع کردن اعتبار از این و آن حزب برانگردد. و برای سازمان توفان، حزب برولناریا ایران نه بر دوش برولناریا ایران، نه در دوران مبارزه طبقه‌ی کارگران و جنبش موکراتیک مردم ایران باید و سازمان مییافت و عقانیت خود را از آنجا حفظ از آنجا از طبقه کارگر خود، خلق خود و بسن خود میگردد.

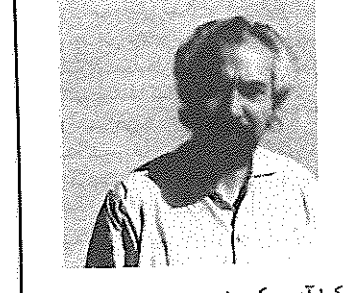
برای سازمان توفان آنچه در آری از برسد اول برای "احیای" حزب آینده بود. همان در وید کردن پیامها با احزاب و سازمانهای کمونیستی ارویا و نسبت و برخاستهای ایشان با این حزب بیایان حزب و در آخر گرفتن امضا، پای عقانیت القاب و عناوین خود در ده خود بود، حزب ایشان در دوران چنین در وید لیا و بیامها نوشتند و برخاسته‌ای

گوشی شان مرحمتی بخلق میکنند، سخت بیزاریود. او تنها به آن قانونی باور داشت که "حافظ شافع توده باشند" (ارائنی) - ببوده توده که ستارخان در همان اولین روزهای فتح تهران که روشنفکران بورژوا - ملاک تهران درینجا "قانون اساسی" و مشروطه طلبی کثافتی حکومت - خود را حاکم قانونی پنداشته به دیوان سالاری زرگوشی میبرد م برخاستند، تهبیب زد وند فاع از شافع توده ها که همه‌ی بار انقلاب را بدوش کشیده و اکنون توسط همه چیستان انقلاب، یعنی بورژوازی و مالکان، به هیچ حسابی نی آمدند، که در زیر طبع "قانون اساسی" میکوشیدند توده‌های انقلابی را وجهه معامله‌ی سازش خود با دیوانسالارستانه سلطنتی قرار دهند. صدای اعتراض خود را بلند کرد.

تبه وزرا اطلاع دهد که دیگر برای آن ریایجان حاکم قانونی نرسفتند، ما حاکم قانونی نمی خواهیم! ستارخان نه برای قانون مشاات بورژوازی و حکام شغرض آن، که راه به تجدید قوای استبداد و دشمنان آزادی میکند، و نه برای دیوان سالاری روشنفکران برده‌های بورژوازی و مشروطه‌ی که ایشان، بلکه برای قانونی میکنند که بار دشمنان آزادی و محاکمت آنان سازش نداشت، بر دیوان سالاری روشنفکران بورژوازی هندی - زریاست ارتفاع توده‌های مردم - بود. اکنون نیز مردم ایران برهبری طبقه کارگران تنها برای نبل به چنین قانون و محاکمت این قانون است که مبارزه میکنند

بیاد زقیق نیساری

۲۴ مرداد سال جاری بمادف یاد مین سال در گذشت زقیق هوشنگ نیساری، از اعضای سازمان نظامی حزب توده - بود. زقیق نیساری، که پرورده‌ی سازمان روز به روز با وسایط و تجهیزات انقلابی توده‌ای بود که با فرست طلبان دستگاه رهبری حزب توده و ترفوت و چون ایشان به امر رهائی بخشش توده‌ی ایرانی نیست نکرد. زقیق نیساری در پی کشف سازمان نظامی حزب توده - ده بیست و یک نفری از اعضای حزب اسیر گردانند. افزای وفادار انقلابی حزب اسیر گردانده شد و برای مدت ۷ سال در سباجالهای محمد رضاشاه سرسیرد - و بیس از راههای از زندان بناچار دست به مهاجرت زد و در مد شزندگی کوتاهش در مهاجرت، در جبهه‌ی مقاومت با نارهربان حزب توده‌ی ایران، که چهار تن از اعضای فرصت طلبی درین به گسداپ روزی نیمه‌س خروشقی تاخته بودند، فرار گرفت. زقیق نیساری بر اثر بیماری سختی بین ۳۰ - آگسیتی در کوه درگذشت. ماد او کرامتی بسیار!



یکی از آخرین عکس‌های زقیق نیساری در بیمارستان

بین المللی باید - سازمان مییافت و اعتبار و عقانیت مییافت. آنان "فراموشی" گردند که کمونیست - ای ایران به حزب نه برای خود تمامی بوروکرات نشانده و افاد و فروشی در جمیع بین المللی بلکه برای مبارزه بیوحرمانه بر طبقه دشمنان مردم ایران است که سه نیازندند.

بسی دلیل نیست در درون سازمان توفان که به چنین روش سیاسی و بدوش ای تولوژیکی زشت و بوروکراتیک آلوده است، مایا یک عده جوانان از خود راضی و خیره سر مانند اینانی که خود را سبک سرانه "حزب" و "دوره‌ی نوین" قلمد اند کرده اند، رویرو میاییم.

اینکه عده‌ای محفل تدین و لغب برداز، که بسی هیچ ریشه‌ای در جنبش کارگری و بشیوهی هوشیایان، معرکه‌ی از خود سازند، خود را "حزب" و "گردان پیشاهنگ" و "دوره‌ی نوین" بشمارند و باها هم‌ی و در رخ به کب اعتبار تلاش روزند، چنانکه این جمیع نامبره کرده اند، در جنبش کمونیستی کشورهای گوناگون بسابق نبوده است. این راه رومس سیاسی، راه روشی اپورتونیستی است و همیشه در میان روشنفکران ما جوانان از خود راضی و خیره سر بیاید.

زنده بباد حزب کمونیست کامیوج چند ی بیش ۱۷۰۰ امین سالگرد تأسیس حزب کمونیست کامیوج، حزب طبقه کارگر کامیوج، اعلام گشت. هم اکنون کامیوج در موکراتیک بیس از وسال نبرد مسلحانه بر طبقه حکومت دست نشانده‌ی لوب نول و تجار و کاران امریکائی و دوسال مبارزه بیچیده و سخت و اخلی بر طبقه عوامل مطلق دشمن و سازمان های جاسوسی آنها برای بهبود اوضاع اقتصادی و اقتصاد کشور ایران با یقین جنگ، استوار در راه تجدید ساختمان اقتصادی، پیشرفت ملی و سوسیالیسم کام بر میدارد.

حزب کمونیست کامیوج، که اکنون در رأس دولت دیکتاتوری برولناریا کامیوج راه ساختمان سوسیالیسم را در این کشوره موازی میکند. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۰ در شهر نوم بین نخستین کنگره‌ی حزبی خود را تشکیل داد و با تحلیل اوضاع کشور عقب مانده و وابسته کامیوج، وظایف انقلاب و موکراتیک و ملی را در برابر خود نهاد و بر راه مسالمت آمیز انقلاب که توسط روزیونیستهای شوروی و دنباله روانشان تبلیغ میشد خط بطلان کشید. اوضاع کامیوج با کوردتای ۱۸ مارس ۱۹۶۰ در وستوی لوب نول تغییر ناگهانی بزرگی یافت و تمامی مردم کامیوج سرعت بستن انقلاب روی آورده و در اطراف جبهه متحد ملی کامیوج متحد شدند. این جبهه واحدی بود بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان کامیوج، که توسط حزب کمونیست کامیوج بوجود آمده، درنده یافته و هدایت میشد. در ایسین شرایط، حزب کمونیست کامیوج توده‌های سرمد را بسج کرد تا در دهات و شهرها به قیام برخاسته قدرت سیاسی را بدست گیرند. حزب موازات اینکار به ایجاد و تکمیل سریع نیروهای مسلح خلق دست زد. سازمان نظامی وابسته به حزب بدین ریح از سطح جوجه و گروهان ناسط لشکر، که در مراحل نهایی جنگ، به جنگ موضعی اقدام کرد ارتقاء یافت. حزب در زمین تجدید و رستاخیز با یگانگی همه ۴۰ شهرها هم در وساتله انواع مبارزات انقلابی دست زد و پیوسته به سازمان دادن مبارزه‌ی سیاسی قهرآمیز مبارزه‌ی مسلحانه، با توجه باینکه مبارزه‌ی مسلحانه شکل عده را تشکیل میداد، اهمیت ویژه داد. اساس مبارزه و فده لیت حزب بشکل غیرقانونی صورت میگرفت، ولی در زمین حال هم مبارزه و فعالیت غیرقانونی و هم مبارزه و فعالیت قانونی دست زد - می شد. شکل اصلی مبارزه‌ی مسلحانه در کامیوج، جنگ پارتیزانی بود که همراه با فعالیت خلق در دهات و شهرها جریان یافته و باسطن و شامل آنها در طسی مدتها کوتاهی، تا پایان سال ۱۹۶۰، ۷۵٪ سرزمین کامیوج آزاد گشت. سرانجام، جنگ رهائی بخش مردم کامیوج با فصح بنوم بین در ۱۷ آوریل ۱۹۶۵، به پیروزی نهایی خود رسید. تمام این پیروزی بزرگ بخاطر رهبری حزب کمونیست کامیوج و متحدان آن نامی صفات ملی و وطنیهای کامیوج تحت رهبری حزب بود. اکنون کامیوج مستقل و موکراتیک تحت دولت برولناری خود برپورده‌ی تمام سوسیالیستی و نیمه مستعمراتی کهن راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان نظام نوین سوسیالیستی را پیش گرفته است و بیشک در این مبارزه نیز پیروز خواهد شد.

میشوند که به چنین شیوه‌ی هاو کلاهبرداریها - ای اپورتونیستی و در جنبش کمونیستی آلوده باشند. مسئله سازمان دادن حزب طبقه کارگر در زمین مسالمتی است. مسئله ایست که بازندگی و در نوشتن طبقه کارگرا، بازندگی و سر نوشت مردم ما و صیبن ما، با تلاش و مبارزه‌ی سرخستانه‌ی صد هاگه - نیست در ایران سرور کار در زمینیان با آن شوخی کرد، نمیتوان به بازین و وسله‌ی پولیوس و اراضی ضعیفات خیره سرانه‌ی که عده جوانان و محفل باز فرست جو وجاه طلب، که حتی همین نمیفهمند که حزب کمونیست حزب دشمنان "تحتو" باشد، تبدیل کرد.

گوتیستهای ایران چنانکه در برابر ابراهام و دعوی سبک سرانه‌ی این گروه، نشان بالا باندازند و آنها را بد عنوان جمعی فرصت جده و کلاهبرداری سیاسی، که بخاطر خود این جنبش کمونیستی ایران را می‌داند، هم قسی کنند برایشان چاره‌ای نگردد. ارنه. قد نشان بسه متجرب مبارک!

حقیقت را بخوانید و در میان مردم بخش کنید! LTL P.O. BOX 1148 BERGAMOEN, N. Germany

اینکه عده‌ای محفل تدین و لغب برداز، که بسی هیچ ریشه‌ای در جنبش کارگری و بشیوهی هوشیایان، معرکه‌ی از خود سازند، خود را "حزب" و "گردان پیشاهنگ" و "دوره‌ی نوین" بشمارند و باها هم‌ی و در رخ به کب اعتبار تلاش روزند، چنانکه این جمیع نامبره کرده اند، در جنبش کمونیستی کشورهای گوناگون بسابق نبوده است. این راه رومس سیاسی، راه روشی اپورتونیستی است و همیشه در میان روشنفکران ما جوانان از خود راضی و خیره سر بیاید.